سیدهاشم سدید تاریخ ۲۶/۱۰/۲۰۰۸

آیا واقعاً افغانستان به یک دیکتاتور نیاز دارد؟

بخش سوم

(توضیح چند نکته بعد از مروری بر چند نوشته)

۱ ـ همانگونه که در اولین بخش این نوشته آمد این ذهنیت با آمدن به اصطلاح مجاهدین و ادامه جنگ های خونین و وحشیانه کابل و کشتارهای غیرانسانی حزب وحدت اسلامی وحزب اتحاد اسلامی سیاف، که هر دو خود را پرچم داران اسلام و مدافعین خاک و ناموس مردم میخوانند، مانند دیگران شان، در من پیدا شد. تا پیش از آمدن این ها مردم تا حدودی امیدواری های داشتند، ولی با غایلهٔ که اینها بعد از پیروزی بر پا کردند، حتی برای مسلمانانی که با اشتیاق تمام چشم به راه این ها بودند، راه و آرزوی دیگری نماند، مگر این که آرزوی ظهور یک مرد مقتدر آهنین اراده و واقعاً انسان، یک ناجی با درد و ملی را ازمیان پاک مردان این سر زمین، که یقیناً کم نیستند، کنند، تا کشتی شکسته این ملت را از میان امواج توفنده و کوبندهٔ خشم و جهالت به ساحل مراد و آسایش برساند؛ و مؤجد حالتی شود که پیر زن در گوشه بام خانه اش به ریسیدن پشمی که پیش رو دارد، به آرامی و اطمینان، بپردازد و کودک، وقت مکتب، به مکتب برود و وقتی بازی دنده کلک کند و دختران جوان با صدای در کوچه ها دل های کوچک شان نه لزد و ... اما، دردا و دریغا! ... که خود دیدید و شنیدید و کشیدید.

این ذهنیت از آن زمان و با تجربه، با تمام تلخیها و ناگواریها و زشتیها وشرارت های آن، برایم هویدا شد و آن را با تمام احساس و عواطف خویش لمس نمودم. این تفکر در ذهن من، بر خلاف نظر برخی ازهموطنان، بعد از اظهار نظر آن نظامی انگلیسی پیدا نشده است و نه من از کس وجای و سیستم و کشوری وظیفه و پول میگیرم که آنچه آن ها میگویند، بگویم و یا آن که آنچه آن ها می گویند، بکنم. حرف این نظامی انگلیسی شاید نا خواسته وغیرقصدی محرکی شده باشد برای برروی کاغذ آمدن آن ذهنیت کهنه در من، ولی غیر از آن هیچ رابطهٔ میان این مقاله و حرف آن انگلیسی وجود ندارد. از مدتی است که در نظر دارم یک مقالهٔ راجع به این که چرا انگلیسی ها نمی توانند یا نمی خواهند هلمند را که با هفت، هشت هزار سرباز از تقریباً هشت سال در آن هستند، آرام کنند، بنویسم، شاید این مقاله را به همین زودی ها بنویسم و شاید هم زمانی طولانی تری را تا نوشتن آن پیش رو داشته باشم، ولی اگر آن را به همین زودی ها بنویسم، شاید بازهم هموطنان بهانه جو و کژاندیش ما که درهر جا و به هرمناسبت تنها تئوری توطئه و فساد و وابستگی و غرض می بینند بگویند که این هم برای آن نوشته شده که آنچه را ما گفته بودیم دفع یا ماست مالی کند. دیدید، دزد در سر خود پر دارد و... رابطه دادن بیمورد بعضی ها و از گپ، گپ ساختن ها، به جای یک کار و یک حرف سازنده و مفید و روشنگر و ایجاد کننده الفت و یگانگی برای بعضی ها مرض شده است. امیدوارم که خداوند این عادت های نامطلوب و منفی ما ها را اصلاح کند. از آقای اچکزی بعنوان یک شاهد برای همین یادآوری کردم که اگر کسی بخواهد ذهنیت مرا به آنمرد انگلیسی نسبت بدهد، به چنین کاری جرأت نکند، ولی، خوب!! از تنبلی من درنوشتن، برخی از دوستان اطلاع دارند. برخی از مقالات را ماه ها و گاهی هم سالها بعد از آن که وعده نوشتن آن را میدهم، مینوسم. خوب، بالاخره هر کس ضعف های دارد، این هم یکی از ضعف های من!

گذشته ازاین مطلب، بین دیکتاتوری که او از آن صحبت می کند و دیکتاتوری که من به آن دل بسته ام هیچ تشابهٔ وجود ندارد، جز لفظ. یکی سمبولی است از شرافت و انسانیت و مسئولیت پذیری و وقف کردن و وقف شدن، ضمن احترام به علم و دانش و عالم و دانشمند و آزاده و آزادگی و دیگری هیولای است تمام عیار. یاد آوری دیکتاتوران روم با آن صفات برازنده و کار های برجسته و کوشش و تلاش برای نجات کشور و مردم آن دیار در موقع ضرورت، و از بحران ها، برای همین بود که در ذهنیت ها اگربا ذکر نام دیکتاتور، تصویر و تصور دیکتاتوران امروزی زنده می شود، بدانند که صاحب این قلم را منظور این ها نیست. من موضوع تیرانتهای یونان ودیکتاتوران روم را برای توضیح یک بخش از تاریخ یونان و روم مطرح نکرده بودم. مورد و مناسبتی هم وجود نداشت که دست به چنین کاری بزنم. منظور تنها بیان معنای اصلی دیکتاتور و توضیح مسئولیت ها و اختیارات آن ها بود. منظور

من ازبیان پروسه بوجود آمدن یک دیکتاتور در روم و وظایف این دیکتاتور، پیش از این که مقصد اصلی خویش را بیان کنم، این بود که هموطنان ما بدانند که اگرمن در برش موجود از تاریخ کشورخویش، آنهم از روی در ماندگی، آرزوی داشتن یک دیکتاتور را میکنم، آرزوی چه نوع از دیکتاتور را میکنم. با وجود آن برای رفع سئو تفاهمات توضیح نمودم، که این دیکتاتور معنی منفی و مذموم و خشن و سایر خصلت های غیرانسانی ـ غیراخلاقی وغیرمردمی دیکتاتوران امروزی را ندارد. با آنهم برخی از هموطنان ما متوجه این مطلب نشده وهمواره از دیکتاتوران بد اندیش و

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

بد عمل و سرکوبگر یاد میکنند و نه از وجود و ضرورت نوع دیگر آن که منظورمن است؛ و قدرت ـ اقتدار خویش را از رای مستقیم مردم میگیرد.
اگرازسنا یاد نموده ام، یا از انتخاب آزاد و دموکراتیک دیکتاتور درسنای روم، تنها برای بیان یک واقعیت تاریخی بوده است؛ ونه این که من میخـواهم یا پیشنهاد میکنم که حال ما عین روند یا جریان را با تمام ریزگیها و ویژگی های آن دنبال نموده عملی کنیم یا میتوانیم دنبال کرده عملی سازیم؛ برای این بوده که این دیکتاتورآن چه ما امروز ازآن میدانیم یا تعبیرمیکنیم، نبوده، چیزی دیگری است با کار و نقش ومسئولیت خلاف دیکتاتوران بد اندیش و بدکردار امروز. تنها برای از بین بردن تروریسـت ها نبوده، آن گونه که برخی از وطن داران محترم ما فکر میکنند که گویا تنها کار دیکتاتور و یا کار دیکتاتور تنها مبارزه با تروریزم است. کار آن دیکتاتوران که امروز با توجه به استیصال و بیجارگی مردم ازیک طرف و زورگوئی زورگویان ازجانب دیگر، من آرزوی بودن و داشتن آنها را میکنم، تنها برای یک مقطع معین ومشخص، مبارزه با هرچه بدی و فساد و تبه کـاری و قانون شـکنی و زورگوئی و تحمیل، به شمول تروریزم، است، خواهد بود.
درهرکشوری که دزدان و خائینین وجانیان و جاسوسان و سرکوبگران غربا و فقرا درخانه مردم بنام نماینده مردم و فرستاده مردم با استفاده ازهرنام ونظام برچوکی نمایندگی مردم مینشیند، یا اشخاصی مانند زرداری با آنهمه رسوائی هایشان با استفاده ازمزایای یک مکتب یا اندیشه و یا ائدیالوژی به چوکی ریاست دولت یا ریاست کشور تکیه می زند، من ترجیح می دهم که تا محـو همچون عناصری یک چنین دیکتاتوری داشته باشیم، تا یک چنان نظامی!
۲ ـ علاوه بر این من بار بار از چیزی بین قدرت و اقتدار یاد نموده ام. اگرهموطنانی ما که تعریف قدرت و اقتدار را نمی فهمند و متوجه منظور من نمی شوند حرج، اعتراض یا شکایتی نیست، ولی آنانیـکه تعریف این دو کلمه را میدانند و می داننـد که از التقاط این دو کلمه چه نوع توانائی بوجود میآید، بازهمان قصهٔ سرمگسک را تکرارمیکنند و ازهمان دیکتاتور و دیکتـاتوریی حرف می زنند که من آن را مذموم و نفرت انگیز می خوانم، تعجب برانگیز است. چه چیز چنین روحیه و روان و رفتار را بوجود میآورد؟ جنون بحث؟ بیماری مطرح کردن خود درهرجا؟ یا این کـه ما در گره زدن معادلات پیچیده فکری در میمانیم؟ یا میخواهیم فضای بحث هائی را که به نحوی میتواند روشنگرخیلی حرف ها باشد، مکدر کنیم.
شاید این نظرعملی نباشد، چنانچه من دراولین نوشته دوبارتأکید نمودم که این یک تئوری است، ولی خود به راه انداختن یک بحث تاریخی ـ علمی فی نفسه یک کار روشنگرانه است.
ما باید هر گونه بحثـی را که سبـب تکـان دادن فکر و اندیشه ما شود اجازه داشته باشیم که مطرح کنیم، و باید مطرح کنیم. تنها از همین راه است که عادت می کنیم که چگونه منسجم تر، بازتر، همه جانبه تر و فراتر از آنچه بما دیکته می کنند، فکر کنیم.
گذشته ازهمه این توضیحات من درچند جا ازمزایای دیموکراسی صحبت نموده وحتی اذعان داشته ام که دیموکراسی درمیان رژیم ها یا نظام های موجود سیـاسی جهان بهترین بدیل دیموکراسی است؛ باوجود کمبودات و نارسائیهای آن. شما به آثار کارل ریمـوند پوپربزرگ ترین مدافع دیموکراسی اگرسری بزنید خواهید دید، که این فیلسوف مدافع جامعه باز نیز به این امر اعتراف می کند که این سیستم کامل نیسـت و نواقصی دارد. ولی ازاین حد پیش نمیرود و کاری را که باید بعنوان یک دانشمند و فیلسوف و یک انسـان مسئول بکند، یعنی چه کنیم که این همه نواقص و کمبودات رفع شود وجامعه موجود که فعلاً بدیل ندارد به یک جامعه تبدیل شود که هیچ بدیل نداشته باشد، چیزی نمی گوید. تنها با اعتراف به این که این سیستم بعضی نواقصی دارد، مسئولیت یک انسان ومسئولیت یک صاحب نظریا جامعه شناس و فیلسوف و سیاست مدار خیر اندیش رفع نمی گردد. چرا انسانی که ازمراحل اولیهٔ زندگی خود، خود را به حدی از تکامل رسانده باید در اینجا متوقف شود، یا توقف کند؟ آیا ظرفیت خودسازی وجامعه سازی انسـان درهمین حد بوده است؟ آیا انسان بیشتر از این قادر نیست که خود را وجامعه خود را بهبود ببخشد؟ روشن است که چنین نیست. پس توقف این فیلسوف درهمین حد ویا اکتفا نمودن به این که دیموکراسی، دیموکراسی موجود، نواقصی دارد، ولی بدیل ندارد، چه معنادارد؟ ایـن حرف هـا چه دردی را دواخواهد کرد؟ برای رفع این نواقص باید انسان های ماننـد پوپر راه های عملی وممکن و مفید، به نفع تمام جامعه را پیشنهاد کنند؛ ولی او چنین کاری نمی کنـد، زیرا به سرمایه و سرمایه دار و سرمایه داری وابسته است و دفاع از سیـستم موجود دفاع از زندگی راحت خودش است.
میبینید که نه تنها من با دیموکراسی سردشمنی ندارم، که نگران دیموکراسی نیزهستم. من میخواهم که ما، همهٔ بشریت، درآخر کار یک جامعهٔ سوسیالیـستی داشته باشیم، ولی این جامعه را برای پایدارماندن دایمی آن باید آگاهانه و ازطریق دیموکـراسی بسازیم و با دیموکراسی حفظ و حمایت کنیم.
من میدانم که دیموکراسی یک شبه بدست نمییآید.از زمان مشروطیت تا امروز روشنفکران ما به نام ها و به طرق گوناگون در راه تحقق خواسته های دیموکراتیک شـان و برای تعمیم دیموکراسی درکشورتلاش نموده اند. این که برخیها

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

این کوششها را بعد ازسال ۲۰۰۱ و با آمدن امریکائیها به کشورما پیوند میزنند، خواسته یا ناخواسته، درحق تمام روشنفکران دوره های پیشین وامروز، چه زنده وچه مرده، جفا میکنند. دیموکراسی همانگونه که یک شبه بدست نمییآید، سیستمی برای یک شب هم نیست! بهترین وعادلانه ترین سیستم همین سیستم است؛ اگر دو کارصورت گیرد: یکی کمبودات و نواقص آن درجهت عدالت یکسان و حقوق برابر برای همه رفع گردد، و دیگری برای حفظ آن ذرایع لازم و مطلوب و متناسب با نیاز زمان و نیاز انسان را باید به کار ببندیم. با حرف زدن از دیموکراسی آن هم بر طبق نسخه های مشخص و معین نمی شود دیموکراسی و درنتیجه مردم را از شر اشرار و اراذل و اوباش حفاظت کرد. من جداً آرزومندم که روزی برسد که به این مأمول والا دست پیدا کنیم؛ و روزی برسد که شاهد آن باشیم که نهال آرزوی های آن مردان شریف چگونه به درخت قوی و زیبای تبدیل شده به ثمر مینشیند. ولی، فراموش نکنیم که هر نهالی به مراقب نیاز دارد؛ به مراقبتی که بستگی به اندازه شدت طوفان ها دارد. جهان، دنیای مشاهده وعمل و تجربه است.علم انسان نتیجه مشاهده وعمل وتجربه است. تجربه عملی ما نشان میدهد که دست زورگویان خدا ناترس را نمیتوان با بکار بستن شیوه ها و تعالیم عیسی مسیح یا اصول دیموکراتیک از سر مردم بینوای این کشور گم کرد. دردی را که مردم میکشند، مردم میدانند؛ همان مردمی که در این مجمر از آتش میسوزند، این سوختن را احساس میکنند؛ با تمام وجود شان، آن هائیکه اطفال شان از گرسنگی در پیش چشمانشان جان میدهند وهیچ کاری برای نجات آن ها کرده نمیتواند، آن هائی که اطفال خورد و معصوم شان را، دختران جوان و نیمه جوان شان را، پسران شان را و زنان شان را زورگویان مورد تجاوز قرار میدهند، آنانیکه ملک و زمین و دارائی های شان به زور از ایشان غضب میشود و ...، نه مایانی که در آلمان و فرانسه و کانادا و امریکا و ... نشسته ایم و ازهزارها کیلو متر دور تر نسخه سایه دیموکراسی ازنفس افتاده در افغانستان را تجویز میکنیم. نسخه های که درزمانها و مکانها و برای مردمانی دیکری، با روانشناسی و اخلاق و سطح دانش و آگاهی سیاسی ـ ملی و سابقهٔ فکر و درک دیگری، زندگی میکنند، یا زندگی میکردند.

۳ ـ من به مردم و ملت افغانستان هیچ گاه نظر تحقیر آمیز نداشته ام. خود من هم جزی ازهمین مردم هستم. هر خوبی و بدیی که دراینها وجود داشته باشد به من هم برمیگردد؛ ولی واقعیت، واقعیت است. ما مردم افغانستان هنوز آن هوشیاری لازم را نداریم که درفکر خود و در فکر منافع و سربلندی کشور خود باشیم. ما هنوز جایگاه خود را در میان دیگران، دور یا نزدیک، نمیدانیم. و به آن بهره هوشیی که لازیم داریم، همان گونه که قبلاً هم بار بار گفته ام، نرسیده ایم که در صدد ایجاد یک ملت واحد و دولت کارآ و قوی برائیم. ما هنوز به دست یافتن به وسایل دستیابی به اهدافی که موجب بهبودی وضع، اعتبار و موقف تأثیر گذار یک جامعه در

محیط بین المللی میگردد، بعد از تقریباً یک قرن استقلال، نایل نشده ایم. پذیرفتن و گفتن این واقعیت دشمنی با مردم نیست، که خود نوعی دوستی ومثبت گرائی وعینیت گرای وخدمت به این مردم و این خاک است. میگویند :" دوست تو کسی است که ترا میگریاند و نه آنکه ترا می خنداند." ما نباید بیشتر از این خود را و مردم خود را فریب بدهیم. مردم را خالیذهن ساختن کار دوستانه نیست! دیدن واقعیت های کشورهای پیرامون ما گویای بسیاری واقعیت هاست، که یا ما قدرت دیدن آنها را نداریم یا نمی خواهیم آن ها را ببینیم؛ و یا کدام غرض و مرضی داریم!

کشور ما امروز در ردیف کشور های " ذره " به حساب میآید. اگر یک بار دیگر یک طبقه بندی از لحاظ قدرت کشورها صورت بگیرد، من مطئین هستم که بازهم یک درجه پائین ترسقوط خواهیم نمود و شاید درردیف کشورهای" نیمه ذره" یا " خرده زره" یا ازهمین قبیل اصطلاحات قرار گیریم. کشور های همسایه ما خصوصاً ایران و پاکستان به کشور های قدرتمند منطقه ای تبدیل شده اند و شروع نموده اند به توسعه طلبی و دست انداختن به این کشور و آن کشور و مبارزه برای تثبیت حق خود در سطح بین المللی و جهان. ولی، ما افغانان هنوزقادرنشده ایم، نه امروز و نه قبل ازکودتای خلق و پرچم، که از اساسی ترین هدف یک کشورمستقل، دفاع کنیم. اولین وظیفه یک ملت حراست ازسرحدات و مرزهای یک کشور، حفظ تمامیت ارضی و تأمین امنیت آن است. کشورما امروز با انواع تهدیدات مواجه است و ما همه میدانیم که نمیتوانیم در برابر این تهدیدات با یک نیروی کوبنده و مؤثر و متناسب با تهدید و خطر با تهدید وخطرمقابل نموده آن رادفع کنیم. اینکه این را نمی پذیریم کارخود ماست، ولی آفتاب را نمیتوان با دوانگشت پنهان نمود. اینکه ما در جنگ میوند چه شهامت و شاهکار های بخرج دادیم یا در سه جنگ با انگلیس چه کردیم جای خود را دارد و حرف تاریخی و واقعیتی است که نمی شود از آن انکار کرد. این که ما با هند و کشمیر و ... چه کردیم آن هم گذشت. فعلاً همان

انگلیسی ها دو باره بر گشته اند و دارند انتقام شکست ها و سرافگندگی های شان را از ما می گیرند و ما هیچ کاری کرده نمیتوانیم

یک واقعتی است که آنراهم نمیتوانیم نا دیده بگیریم. با تأسف باید گویم که هنوزهم برخی از ما ها درخواب خرگوشیم. این ملک در خواب آباد و قوی نمیشود؛ اگر میخواهیم آنرا آباد کنیم، باید خود ما با بیداری آنرا آباد کنیم.

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

تهاجم فرهنگی و ترویج عقاید آن ها از طرق مختلف وغالباً بوسیله خود ما چنان وحدت و یگانگی مردم ما را صدمه زده و صدمه میزند که کشورما را به مرحلهٔ از شکل انداختن رسانیده است، ولی ما اصلاً نه متوجه این فعالیت های خرابکارانه و برهم اندازانه آن ها هستیم و نه انها را میبینیم و نه آن ها را جدی میگیریم. اگر این حرف درست است، پس کجاست آن بینش و دانش و فهمی که ما از آن دم و داد می زنیم؟ طالب کیست؟ او هم فرزند همین خاک است، منتها فرزندی که نمی داند با این موضع گیری اش در برابراین خاک که منزلت و مقام مادر را برای همهٔ ما دارد، چه میکند و دسته تبرکیها شده است. او فراموش نموده که فرزند همین خاک و فرزند میرویس واحمد شاه کبیر است که نام های شان در این خاک درهرگوشه با احترام زیاد برده میشوند. فراموش نموده زیرا زیر تأثیر سیاست ترویج عقاید و تهاجم فرهنگی پاکستان و عربستان قرار گرفته است و ابزار جنگ این دو کشورعلیه مردم وخاک و وطن و وطندار خود شده است. همانطور که در آن طرفترک " پدرام " ها بوجود آمده اند. آن که با ما می جنگد پاکستان و عربستان و... است؛ نه طالب ها و گلبدین ها و پدرام ها و... نفوذ پاکستان و ایران و... در میان افغانان، به هر قوم و ملیتی که مربوط هستند، دلیل ضعف ماست. اگردرمیان ما زمانی پیوندهای صمیمانه ترومحکمتری وجود داشت و زیستن تحت یک حکومت واحدی را هر یک آرزو می بردیم، ایران و پاکستان این صمیمیت و استحکام و آرزومندی را که به معنای تقویت هویت و وحدت ملی ما بود، تا حدی مخدوش ساخت که التیام آن، اگر زود متوجه نشویم و به علاج آن نپردازیم، خیلی مشکل خواهد بود.

ما خیلی ازقافله عقب مانده ائیم. تروریست ها همه درخاک پاکستان جمع شده اند، همهٔ جهان این را می دانند، ولی امریکا و قوای

ائتلاف به جای این که برای مبارزه با تروریزم به پاکستان بروند به افغانستان نشسته اند؛ چرا؟ چون افغانستان کشوری ضعیف است با مردم متشتت و نامتحدی که نمیتوانند ازحق و ازخود و از کشورخود دفاع کنند. حکایت روس دیگر است که ایجاب بررسی جداگانه را دارد! تهاجم فرهنگی و ترویج عقاید در کشورهای دیگر یکی از عوامل مستعمره سازیست که کشور های توسعه طلب

با برنامه و هدف بدان دست میزنند. حضور نیروهای مزدور و مستعمره بگیر از پاکستان در افغانستان و حضور نیروهای مزدور و مستعمره بگیر از ایران در افغانستان و عراق و لبنان و سوریه و فلسطین و تاجکستان و ... نشانه آن است که دیگر تنها کشور های بزرگ نیستند که در فکر توسعه طلبی اند، که کشورهای نیمه قدرتمند یا کشورهای قدرت مند منطقه ای نیز شامل قدرت های توسعه طلب جهان شده اند. ما به یک نیروی قدرت مند ملی با اختیارات تمام در این برهه از زمان نیاز داریم، زیرا آنانیکه امروز

بنام دیموکراسی وبا سئواستفاده ازاصول دیموکراسی به اریکه های قدرت تکیه داده اند، همه ابزار و وسیله همین کشورها شده اند. با استفاده ازشیوه های دیموکراتیک مشکل است جلو تخریب تخریبکاران و نوکران بیگانه را گرفت. یکی از بدی های دیموکراسی در چنین مواقع همین است که وقت را غالباً بیهوده تلف میکند.

٤ ـ ما چه مقدار احترام ومنزلت در انظار جهانیان داریم؟ برخورد جهانیان با ما برخورد ترحم آمیزی است که ضعف و وضعیت ما سبب شده است که جهانیان با ما داشته باشند. جلوه های احترام متقابل زمانی ساطع میشوند که دو انسان برابر در برابرهم قرار داشته باشند. افزایش توان اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی راه های کسب وجه در جهان می باشد. افول قدرت باعث افول اعتبارمیشود. قدرت ما، به عنوان یک کشور و یک ملت، در کجاست؟ به یک کشور ذره به عنوان یک کشور ذره نگاه میکنند.

جایگاه هر کشور در محیط بین المللی بستگی دارد به شرایط داخلی و اقتصاد و ثبات و نیروی نظامی آن کشور. بیشتر ازاین چه بگویم، که خود بهتراز من میدانید که من چه میخواهم بگویم!

وقتی که چاپانی ها میخواستند از شر فیودالیزم وعقب ماندگی و بلایای آن نجات بیابند و به رشد و ترقی دست یافته کشوررا بسوی ترقی و آبادی سوق دهند، آخرین پایگاه فیودالیزم و ساموراي را که مانع تحقق اهداف تجدد طلبانه ومترقی دولت بود با زوراسلحه وادار به تسلیم در برابر انتخاب دولت نمودند. استفاده از اسلحه آخرین راه رسیدن به مقصود ترقی خواهانه دولت بود. بدون تردید حکومت وقت چاپان نمیخواست با استفاده از قوه قهریه مردم خویش رامجبور به انجام آن چه دولت میخواست بکند، ولی چون راه دیگری برای شان باقی نمانده بود، تصمیم به قلع و قمه سران ساموراي گرفتند. این کشوربا کم وبیش سی سال کار پرتلاش خود را به جای رساند که روسیه، یکی ازقوی ترین کشورهای اروپائی آن زمان را، در جنگ سال ۱۹۰۵ که بین این دو کشور به وقوع پیوست، شکست داد. توانائی های فعلی چاپان نتیجه کار و زحمات حکومات سخت گیر و نیمه دیکتاتور این کشوراست. تلاش های سخت آن انسان های سخت گیر و ملی، همان نیمه دیکتاتورها یا دیکتاتورهای دموکرات وملی بود، که این کشوررا به اوج ترقی و بالاخره به قول پوپر به نظام بی بدیل دموکراسی رساند.

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

خواندن داستانهای این بخش از تاریخ چاپان و درست کاری، وطن دوستی، شرافت، متانت، تمکین، درایت و تدبر رهبران آخرین برج و بارو های سامورای چاپان به حدی انسان را به شور میبآورد، که انسان بی اختیار به تحسین و بزرگداشت آن ها میپردازد.
ولی احساس وعاطفه چیزیست، وآینده وطن ومردم دراین جهان اژدها صفت چیزی دیگری. مردی امریـکائی که چاپانی ها بـرای تعلیم وتربیت عساکرچاپانی استخدام نموده بودند، ازبس که سامورائیها مردمان نیک و شجاع بودند، بالاخره به آن ها می پوندد و در کنار آن ها تا وقتی که کشته میشود، علیه حکومت چاپان میجنکد.
وضعیتی فعلی کشورما صد ها باربد تر از وضیعت چاپان آنزمان است. تاریخ این برهه چاپان نیز خیلی آموزنده است؛ خصوصاً برای ما! چاپانی ها در آن زمان قدرت را با اقتدار یک جا نمودند و با آن دیوار ضخیم و نیرومندی از توسعه و اقتصـاد و صنعت و ارتش و اعتبار و... را برای حفاظت کشورشان پی ریختند.
اگر ازمعانی دیگرقدرت که خیلی زیاد هستند وهریک تعاریف گونه گون دارد، بگذریم، درعرصه سیاست و برای کنترول یا اداره مردم و کشورقدرت عبارتست از: توانائی تحمیل یاعملی نمودن خواست خود با وجود مخالفت وعدم رضایت دیگران، بر دیگران. و معنای اقتدارعبارت است از: توانائی هـای که یک شـخص از قانون و یا اراده جمعی می گیـرد. حال اگر در شرایط بحرانی و یا اظطراری ما این دو نوع ازتوانائیرا بنابرنیازیکه داریم دریک ظرف مخلوط کنیم، چه نوع توانائی بدست میبیاید؟ خوب یا بد؟ اگر
خلط یاالتقاط این دومفهوم درزمان مشخص ومعیین کاری مطلوب است، باید انسانی که برای پیش برد این مطلب مطلوب تعیین می شود هم خوب ومطلوب باشد. حال سوال این است که این شخصرا چه بنامیم؟ من کوشش نموده ام که یک حرف، یا یک کلمه برای بیان این نوع از توانائی وهم برای بیان مرد، یا این زنی که، این توانائی بخصوص رابايد داشته باشد، پیدا کنم، ولی کوششم بجائی نرسید. بنا براین بهتر دیدم که با توضیحاتی ضمنی چنین انسانی را ترسیم کنم. یا برای معرفی بیشتر وی توانائیهای وی را چیـزی بین قدرت و اقتدار معیین کنم که باید در جهت بهروزی مردم بکار گرفته شود. برای توضیح بیشترمطلب ضمن معرفی دیکتاتوران بد، دیکتاتوران خوب بمعنی اصلی و تاریخی این کلام را با ذکر نیات خویش، دیکتاتور ملی، دیکتاتور مسئول، دیکتاتور باوجدان، دیکتاتور دموکرات، دیکتاتورمردمی و ... نامیدم. زیرا همه این کلماتی را که من با لفظ دیکتاتور پیوند زده ام بیان گرخصلت ها وتعاریف مثبت اند، که مفهموم ومعنی آن دیکتاتوری را که امروز از آن شناخت داریم و درذهن ما مجسم می شـود، تغییر داده نرم تر و انسانی ترمیسازد. حالت های اظطراریی که در کشورها اعلام می گردد، کدام نوع از نظام هاسـت؟ قدرتی را که سران این کشورها برای احیای آرامش و امنیت و ... کشوربکار میبندند، از کجا می گیرند؛ و آن را چه نوع قدرتی باید بنامیم؟ این اختیارات قانونی مطابق قوانین اساسی و قوانین فرعی اینکشورها به سران کشورو مدیران زمان داده شده است، که با قانون شکنان و دزدان و جانیان وخائنین باهرابزاری که دارند و مناسب میدانند، معامله کنند. شخصیکه با اختیارات قانونی با پیروی ازمفاد قانون بوجـود میبآید؛ و او با استفاده ازاختیاراتی که قوانین کشور برایش درهمچون مواقع تعیین نموده است با متخلفین برخورد مناسب حال شان میکند، همان دیکتاتور روم باستان است؛ و نه چیزی دیگری!
دیکتاتورمن برای شرایط امروزکشور و وضع اسف ناک مردم ومجادله و مبارزه با تمام مفاسد و بزهکاری ها و جنایات و خیانت ها ...، همین انسان است؛ حال مردم از کدام دیکتاتور و دیکتاتوریی حرف میزنند، کار خود شان است.
۵ ـ درهرنوشته ابهاماتی وجود دارد. نویسنده هر قدر که بکوشد، که یک موضوع را ساده ومشرح و بدون ابهام بنویسد، خصوصاً زمانیکه یک نوشتـه در باره یک موضوع پیچیده و غامض و تاب دار باشـد، مانند تأکید بر ضرورت دیکتاتـور، نکته های زیادی ناگفته میماند، یا نکته های زیادی به شـکلی نارسا و مبهم مطرح میشوند. این کمبود بیشتر در مقاله ها دیده می شوند تا درکتاب ها، زیرا مقاله ها را معمولاً نویسنده ها با دقت نه چندان زیاد مینویسند، تا کتاب ها را. بعضی اوقات نویسنده فکر میکند که آنچه را که نوشته به قدر کافی روشن است و خوانند هم مطلب و هم منظور نویسنده را می فهمد، ولی این تصور غالباً درست نیست. کار منتقد پرداختن به همین نارسائی ها وابهامات وکمبود هاست؛ البته تنها وقتی که اول خود در باره موضوع مورد بحث احاطه کافی داشته باشد. دوم نقد از روی خصومت یا عقده و بدبینی صورت نگیرد. سوم نقد باید بعد ازمطالعه دقیق نوشـتهٔ که می باید مورد نقد قرار گیردوبعدازفهم دقیق موضوع بعمل آید. چهارم نقد باید توأم با پیشنهاد باشد.من درباره نقد پوپرازکمبودات یانارسائیهای دیموکراسی یاد نمودیم. خیلی از دانشمندان نقد مشابهٔ از دیموکراسی دارند، ولی هیچکدام پیشتر از نقدی که کرده اند نرفته اند؛ گوئی که توان و
دانش انسان و مسئولیت انسان در برابر انسان تا همین حد بوده است. در حالی که من یقین دارم که انسـان این توان را دارد که بـه زندگی بهتروهمآهنگ تری دست یابد؛ اگربخواهد! چه چیزمانع تفکر بیشتر انسان برای رسیدن به زندگی بهترشده است؟ مسئولیت و فضیلت و شرافت انسان در گفتن و شناساندن همین موانع است، نه در ناگفتن آن ها و اختیار نمودن سکوت!

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

٦ ـ حقایق از تبادل افکار و اصطکاک عقاید بدست میبآید. هر باری که شما یک موضوع یا مسئله را بکاوید، حقایق و تازگی های نوی از این کاوش ها بدست خواهد آمد. مسلم و مطلق پنداشتن یک شیوه، یک امر یا یک نظری که مسلم پنداشته شده است، برای ابد، با منطق و علم سازگار نیست. زیرا چیزی نیست که درحال تغییر نباشد. وضعیت هیچ جامعهٔ با جامعهٔ دیگری یک سان نیست
و یکسان نخواهد شد. افلاطون درحدود دوهزاروچهارصد سال پیش به تدوین کتاب مفهوم شناسی پرداخت وضرورت بسیار حیاتی آنرا بیان داشت. آز آنجائیکه مفاهیم با رشد هوش و تکامل زندکی و افزایش شناخت انسان از طبعیت وجهان به مانند دریـای روان
درحرکت و پیشرفت وتغییراست و نوعیت آگاهیها هرروزچند بعدی ترمیشوند و ازدرون یک علم، علم های دیگری بیرون میبآید،
ناچاریم که برای علوم جدی که با علم مادر پیوند هایش را حفظ میکنند نام های دیگری وضع یا ابداع کنیم. از درون کلمه سیاست، علوم سیاسی، عرصه علم سیاست، موضوع علم سیاسی، سیاست داخلی، سیاست خارجی و... و به ارتباط آنها تعریف دولت وملت و قدرت و اقتدارو کشور وحکومت و انتخابات و... بوجود آمد. و زمانیکه با استفاده ازشناخت، بشناخت درستی شناخت میپردازد، اسمش را میگذارد شناخت شناسی یامعرفت شناسی. امروز زمانی رسیده است که انسان با بیان یک کلمه نمیتواند بسیـاری چیزهـا را تعریف کند. برای انجام این کار انسان باید کلمات را، گاهی حتی چهار کلمه را با هم، ترکیب کند تا یک شئ را بهتر و ساده تر مفهوم بسازد.
در قاموس علم چیزی بنام مطلق وجود ندارد. به همین دلیل است، یا به همین دلیل بود، که بزرگان اندیشه می گفتند: میدانـم که هیچ نمی دانـم. کارل پوپرهم کتابی دارد به همین عنوان. کلمهٔ دیکتاتور نیز بالاخره زمانی باید هم از لحاظ مفهوم شناسی، هم از لحاظ تاریخی وهم از لحاظ درجه داشتن و نداشتن شدت و قوت آن و هم از لحاظ ضرور بودن و ضرور نبودن، شخصیت سازی شود و در ادبیات سیاسی مطابق با خصوصیات وتعاریف گوناگون آن جای خود راپیدا کند. هردیکتاتوری راکه ببینید بادیگری فرق داشته است. این تفاوت ها باید، همراه با تشابهات شان، تشریح شود. گاهی دو عمل مشابه را در یک مورد و یک جا دیکتاتوری مینامیـم و درجائی دیگری آن را دیکتاتوری نمینامیم. چرا؟! صد ها چنین کلمه در حوزه سیاست داریم؛ یا سیاست های که در کشورهای با
شرایط مشابه در یکی یک گونه عمل میشود و در دیگری به گونه دیگر. اصطلاح" تروریست" را بمثابه یک مثال درنظر بگیرید.
ما چرا باید همیشه منتظربمانیم که غربی ها برای ما هم مفهوم بسازند وهم آن را تعریف کنند. آیا تعاریفی که غربیها ازهمه مسایل میکنند،همیشه درست هستند؟ من باور نمیکنم که تمام مفاهیم و تعاریف دقیق و درست و برمبنـای واقعیتها یا حقایقیکه دردرون این واقعیت ها پنهان اند، باشند.
آنانیکه امروزتروریست خوانده میشوند، دیروزهم میکشتند و میبستند و میبردند، دیروز تروریست خوانده نمیشدند. چـرا؟ چون در خدمت خود شان بودند. در آن زمان مجاهدین و آزادی خواهان و قهرمانان ملی و مردان و مسلمانان خوب و... بودند؛ و امروز که دهن تفنگ رابسوی خود شان دور داده اند، تروریست هستند. من از کسی نه دفاع میکنـم و نه کسی را متهم می سازم؛ بلکه هدف من توضیح این حقیقت است که ما باید با توضیح مسایل و تعریف مفاهیـم و شـناخت شـناخت شناسی غرب با احتیاط برخورد کنیم
و ذهن خود را دربست به غرب نسپاریم. ما بسیار چیزها را ازغرب داریم. مدنیت و فرهنک و تخنیک و صنعت و خیلی چیزهای مدرن و جدید و سودمند را از غرب داریم، ولی با وجود این در بسا موار باید محتاط باشیم. غرب دو پهلو دارد! این کـه غرب به تحلیل این کلمه نپرداخته است و آن را با تمام اوصاف و خصوصیات آن معرفی نمیکند، دلیل بدان است که غرب نمی خواهد مردم متوجه نظام موجود دموکراسی وضعف های آن و تشابهاتی که نظام نا سخته و ناپختهٔ فعلی دیموکراسی با برخی از دیکتـاتوری ها دارد، یا داشته است،هویدا شود. من کتاب هاناآرنت این زن مبارز وفیلسوف و یکی دو کتاب در باره دیکتاتور و دیکتاتوری را که شرح مفصلی درمورد دیکتاتوران و دیکتاتوری ها داده است، خوانده ام؛ این کتاب با حجم کوچک کتاب، اگرچه با فکر بلند نوشته شده است، ولی کامل نیست.
٧ ـ مردم ما دیکتاتوران زیادی را، بخصوص طی سه دههٔ که گذشت از نزدیک، با چشم سر دیده اند وهمه تمام وحشیگری های آن ها را به شکلی از اشکال تجربه نموده اند. تره کی، امین، کارمل، نجیب و مجددی و ربانی و طالب و همطـراز های دیگر شان که مرتکب هزاران نوع جرم وجنایت در اینکشـور شده اند، وهیچ کدام به هیچ یک از موازین انسانی ـ اجتماعی ـ اخلاقی ـ حقوقی و ملی پابند نبودند، ظلم و بیدادی را که در هیچ کتاب و قاموسی نبـود بر مردم روا داشتند. نام هریک کابوس هولناکیست برای هـر یک از ما.
افغانستان در زمان خلق و پرچم و مجددی و ربانی و طالـب به وحشت سرا تبدیل شـده بود. در این وحشت آباد نه مصونیت بود، اگرچه شعارمصونیت می دادند، نه امنیت بود، اگرچه شعار امنیت میدادند، نه انسانیت بود، اگرچه

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

شعارشان آزادی انسان و انسان بود، نه قانون بود، اگرچه ازقانونیت حرف می زدند و... نفس کشیدن درآن وحشت کده مشکل شده بود. این وضعیت رادیکتاتوران آورده بودند؛ دیکتاتوران مانند هیتلر،موسیلینی ، استالین و ایدی امین و ... ده ها افغان را میشناسم که شب ها هنوز بدرستی چشم نه بسته اند که با فریاد دلخراش به سبب خواب های پریشان و وحشتناک از خواب میپرند؛ و در برابر سوالی که از ایشان میشود همواره میگویند: همان خواب دیشت یا پریشب، همان شکنجه گاه،همان قیافه های منحوس،همان چهره های ترسناک،همان صداهای مهیب وآزاردهنده و همان سوال و جواب و ... خانوادۀ نیست در کشور ما که عزیزی را از دست نداده باشد. داستان " قد بلند سکوت " حکایتیست از برادر کوچک صاحب این قلم. ... شهری که درسکوت فرو رفته بود، با دیوارهای بلندش؛ شهر مرده ها و ...!

تحفه دیکتاتوران تنها مرگ بود و سرکوب بنام کمونیزم واسلام. سی سال غربت و سرگردانی و بی وطنی و هزار درد و رنج و ... که بسیاری از ما ها بسر برده ایم، همه با نام دیکتاتور و دیکتاتوران گره خورده است. دراین میان هستند کسانی هم که از زندگی آرام خویش در امریکا یا کابل و کانادا و آسترلیا و آلمان و ... صحبت میکنند، ولی این که چگونه اینها آرام هستند، با این همه رنج و بدبختی و درد و خون، خود هنریست و سوالی!

حساسیت آن عده ازهموطنان ما که تجربه زندگی در دوران امین ها را دارند، در برابر این کلمه کاملاً بجاست، ولی به آن هائیکه امروز دیکتاتوران رسمی و غیر رسمی را مثل هزارن قمبربای از بدخشان و هزاران شریف و احمد و احسان و عاطف و ... از اندخوی و میمنه و فاریاب و هلمند و فراه و لغمان و جاجی و مقر و ناوه و دایزنگی و هرات و... با همه قساوت های شان تجربه نموده اند یا تجربه میکنند،هم باید حق بدهیم که حساسیت یا آرزومندی یا نفرت خویش را از آنچه ما دفاع میکنیم، ابرازکنند. آن ها که هر یک دیکتتوران متعددی را دیده و تجربه نموده اند و از سی سال حداقل در این آتش می سوزند. آنانی که آن جا هستند باید بگویند که چه میخواهند، نه ماهائی که در برابر سوال دوستان میگوئیم : روزگار من که شکر خداوند خوب میگذرد و... از درون قصرهای گرم و درحالی که هم خود ما آرام هستیم وهم اولاد های ما؛ هم مکتب میروند وهم دوا دارند و هم ده ها نوع سامان بازی وهم شکم شان سیراست . اگر پلو خانه هم به میل شان نبود، ناز کنند و پیتزا یا نان مک دونالد فرمایش بدهند. زیرپای خود ما هم اگر از" بنز" و "بی ام وی" کمترباشد از غصه و همچشمی شب خواب ما نمیبرد.

ما دردی را که مردمان ما در کشورمیکشند، نمی بینیم و نه احساس می کنیم؛ ونه فریاد آن هارا که به ملکوت رسیده کسی میشنود. حتی خداوند هم گوشش را پنبه زده است! اخلاقیون مسیح صفت ماباید بدانند که ربانی وفهیم وحکمتیار و ملاعمر و سیاف و درنده خویان دیگرازاین رسته و دسته نه مسیح اند و نه اخلاق مسیح دارند. مسیح میگفت: اگریکی به یکطرف روی تان زد طرف دیگر روی تان را هم دور بدهید، که به آنطرف روی تان هم بزنند. اگر کسی چپن تان را میخواست، پیراهن تانراهم به وی بدهید. مسیح با قلب پاکی که داشت فکر میکرد طرف می شرمد؛ تا این که خودش را به صلیب کشیدند.

چرا این اخلاقیونی که دیگران را موعظه میکنند خود چند روز این محشرستان را تجربه نمیکنند؟ تا جائیکه من میبینم هر کسی که بوطن رفته است و برگشته است، حکایت صحرای کربلا را از یاد برده است.

به هر حال، بر گردیم به آنجا که بودیم :

من برای نوع دیکتاتوری که برای این برهه، با همان اخلاقی که من می خواهم، با همان پاکی و انسان دوستی و شرافت و عزت و و قدرت چون نامی دیگری نییافتم ضمن توضیح سابق و زمینه کاربرد آن به ترکیب کلمات پرداختم تا آنچه را من میخواهم بهتر و

رساتر تبیین کنم. بسیاری از کلمات ترکیبی را که امروزداریم زمانی تنها یک کلمه بودند که یک نظر، یک پدیده، یک بینش و یا

یک مکتب و آئدیالوژی را معرفی مینمودند؛ ولی با پیدایش نظریات جدید انسان مجبورشد برای بیان نظریات تازه تر یا نظریاتیکه

از ترکیب دو نظر بوجود میآمدند نام های تازۀ بسازند. وقتی که سوسیالیست ها اعتقادات مثبت دموکراسی را نیز برای جامعه و مردم شان سودمند یافتند و آن ها را در کنار اعتقادات قبلی شان پذیرفتند و از دو باور یک باور التقاتی ساختند نامش را گذاشتند

سوسیال ـ دموکراسی؛ ترکیبی از سوسیالیزم و دموکراسی و هم زمان با آن سوسیالیستی که همراه با سوسیالیزم دموکراسی را نیز

پذیرفته بود، شد سوسیال دموکرات! حتماً امکان خلق اسم ساده یا اسم مفرد وجود نداشته که اسم مرکب یا اسم آمیخته، اسمی از دو کلمه یا بیشتر را، برای توضیح مقصد انتخاب نموده اند. اول کلمه " جامعه " به وجود آمد، ولی زمانی که زندگی انسان ها پیچیده تر وچند بعدی ترشده رفت و بخش ها و تشکیلات ومهارت ها وعلوم و... دیگری درارتباط با جامعه بوجود آمد، برای شناخت این جامعه پیچیده با آن همه گپ ها و سخن هایش ترکیب جامعه شناسی و جامعه پذیری

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

و جامعه صنعتی و جامعه قدرتمندتر و جامعه قدرتمند منطقه ای و جامعه ذره و جامعه توسعه یافته و جامعه توسعه نیافته و... را که هر یک وضعیت یا حالت یا حوزه و بخش و موضوع خاص یک جامعه خاص را بیان می کند، بوجود آوردند؛ زیرا تنها با استفاده از کلمه جامعه نمیشد بسیاری از حرف های دیگر مربوط به جامعه و انسان و روابط آن هائی که در یک جامعه زندگی میکنند را توضیح نمود.
ما مذهب و انسان مذهبی داشتیم و داریم. اما، همینکه این انسان مذهبی خواست در کنار مذهبی بودن خویش سیاسی هم شود یکی شد سوسیالیست های مسلمان، دیگری شد جمهوری خواهان مسلمان، دیگری هم ملی ـ مذهبی ودیگرش هم یک چیزی دیگری شبیه همینها! اگر یک سوسیالیست میتواند ملی باشد، باید یک دیکتاتورهم بتواند ملی باشد؛ همینطور رومی و مسئولیت پذیر و مردمی! چرا اگر یک نامی را غربی ها انتخاب نمودند و روی یک شئ یا مفکوره یا اعتقاد یا یک شخص گذاشتند آن را قبول کنیم، و اگر آن ها در انتخاب نامی دخالت نداشتند، آن را قبول نکنیم؟ چراباید همه تعریف ها راغربی ها بدهند؟ چرا باید همیشه همه تفاوت ها را غربی ها برای ما توضیح کنند و حجم یا بزرگی میان بزرگ و کوچک را باید غربیها برای ما تعین کنند. چرا باید یک چیزی را اگرغربی ها گفتند که هست ما بگویم که هست و اگرغربیها گفتند که نیست ما هم بگویم که نیست؟ چرانمیتواند ترکیب دیکتاتور وملی وجود داشته باشد؟ دیکتاتور یک اسم است و ملی یک صفت. شما یک اسم را با هرصفتی میتواند توصیف کنید و بکاربرید، اگردارای آن صفت باشد. وقتی یک مذهبی میتواند ملی باشد، یک دموکرات میتواند ملی باشد یک سلطنت طلب میتواند ملی باشد، چراباید یک دیکتاتورنتواند ملی باشد؟ملی بودن وملی نبودن به دیکتاتوربودن یا دیکتاتورنبودن یادموکرات بودن ودموکرات نبودن هیچ ربطی ندارد. صد ها دیکتاتور بودند که ملی نبودند. مارکوس دیکتاتور فلپین، چایسیسکو دیکتاتور رومانی، امین و طالب و ربانی و ... افغانی، همه دیکتاتوران بودند که کشورهای شان را دو دسته به امریکا و روس و پاکستان و ... پیشکش نموده بودند و دنباله رو و وابسته کشورهای دیگر بودند. منافع کشورهای نامبرده برای شان مهمتر بود تا منافع کشورهای خود شان. ضیاء الحق رئیس جمهورمتوفای پاکستان، مردی که تا توانست کوشید کشورما را، مانند تمام دولتمردان دیگرپاکستان با پیروی ازیک سیاست واحد، صدمه بزند و مضمحل سازد و به پاکستان وابسته و متکی کند، به تمام معنی هم یک دیکتاتوربود وهم یک سیاست مدارملی.
اگرکمی بیشتر درمورد او توجه شود میتوانیم او را یک دیکتاتور نظامی ـ ملی ـ مذهبی بخوانیم. بعد از جنگ عمومی اول و در اثر
انقلاب های ملی در یک تعداد کشورها دیکتاتوران جدید بوجود آمدند. زیرا بسیاری از رژیم های دیموکراتیک نتوانستند به هنگام بامسایل فقر وبیکاری و رکود و تورم و فساد اداری و... رویاروئی لازم از خود نشان دهند. این دیکتاتوران که پارلمان را"حجره های حرافی" میخواندند، دیکتاتوران ملی بودند؛ ازآنجمله "کمال آتاتورک" درترکیه و " رضاشاه" در ایران. آلمان بعد از شکست درجنگ اول جهانی و بعد از اینکه قرارداد " ورسای" بر این کشور تحمیل شد، از لحاظ اقتصادی بینوا شد. به همین دلیل ایمان به
ارزش ها و سنت های دیمکراتیک را از دست داد و برای دستیابی به عظمت دوباره آلمان و حفظ منافع این کشورهیتلر را بوجود آورد. هیتلریکی ازبدنام ترین دیکتاتوران جهان و تاریخ بشر است؛ ولی از آنجائیکه قصد او دستیابی مجدد به عظمت آلمان و حفظ منافع آن کشور بود و با توجه به معنا و تعریفی که ما از کلمات داریم او نیز درجای خود یک دیکتاتور ملی بود. دراینجا تنها بحث
برسر رابطه دو کلمه دیکتاتور و ملی است، و نه دفاع از هیتلر یا کسی دیگری!!
هدف هریک از سیاست مداران پاکستان خدمت برای کشورخود شان بوده؛ حال از چه راه، خوب یا بد، انتخاب خود شان بوده! شاید منافع کشور شان را در کاربرد همان شیوه ها و میدان دادن به این بخش و سرکوب آن بخش می دیدند. برخی ها که ضیاء را برای اسلامی ساختن پاکستان ملامت میکنند، فراموش نموده اند که اویک پاکستانی بود ومنافع پاکستان را ازهمین راه قابل حصول میدانست. ضیاء مانند هیتلر و موسولینی و دیکتاتوران جاپان و ... در آرزوی بزرگ کردن، و در آرزوی مترقی ساختن کشورش و تأمین نیاز های رو به افزایش مردم و کشورش بود. هر شخصیکه چنین آرزوی را برای کشور و مردمش داشته باشد یک انسان ملی است. حال اگر دیکتاتور است، میشود دیکتاتورملی؛ و اگر مذهبی است، میشود ملی ـ مذهبی و ...!
ضیاء برای اسلامیزه کردن کشورش سه هدف خاص را دنبال مینمود:
۱ ـ ایجاد وتقویه یک ائدیالوژی واحد بنام دین برای گردآوردن مردم کشورش دراطراف این ائدیالوژی برای رسیدن به هدف ایجاد یک ملت و یک هویت ملی واحد و دفاع از خاک پاکستان درصورت حمله احتمالی هند به آنکشور. پاکستان که ازدرون یک جامعه هندوئی بیرون آمده بود، به عاملی برای بوجود آوردن یک چنین ملتی یا یک چنین آئدیالوژی و وحدتی برای حفظ خود ضرورت داشت. تمام سیاستمداران پاکستانی با درک اینمطلب این نکته را هم درنظرگرفتند وهم برای به تحقق رسانیدن آن کوشش جدی و صادقانه نمودند و روحیه ملی بالای در مردم آن کشور بوجود آوردند.

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

۲ ـ به حمایت و کمک مالی و سیاسی کشورهای اسلامی بخصوص کشورهای ثروتمند و نفت خیزعربی، از آن جمله به حمایت و کمک عربستان سعودی که خواهان داشتن رهبری معنوی تمام کشورهای اسلامی بود، شدیداً احتیاج داشت. بنابرین هرچه بیشتر از اسلام و اسلامیت دم میزد و از مسلمانان و مسلمانی حمایت میکرد و اسلام و عقاید اسلامی را ترویج می داد، به همان اندازه مورد حمایت کشورهای ثروتمند عربی قرار میگرفت و از کمک های مالی شان که سخت به آن ها نیاز داشتند، مستفید میشدند. پایه وعامل اصلی ایجاد رابطه تنگاتنگ و دوستانه پاکستان با کشورهای عربی پیش گرفتن همین نیازملی پاکستان بود. امروز صد ها هزار پاکستانی در کشورهای عربی براساس همان سیاست های سیاست مداران پاکستانی کارمیکنند. گذشته از کمکهای رسمی و دولتی کشورهای عربی به پاکستان سالانه میلیون ها دالر از کشورهای عربی از طریق کارگران پاکستانی در کشورهای عربی به پاکستان سرازیر میشود که کمک بزرگی و مهم در اقتصاد ملی آن کشورشناخته میشود.
۳ ـ جلب نظرامریکا که در آن زمان در صدد بوجود آوردن یک کمربند سبز بدور اتحاد جماهیر شوری و یک پیمان دفاعی برای جنوب شرق آسیا بود. این کار را هم برای بدست آوردن کمک های نظامی و مالی و سیاسی از امریکا و منطقه نمود. تمام این کار ها برای آن صورت گرفت تا پاکستان را از دشواری هائی که داشت بیرون بیاورند. شمولیت پاکستان در پیمان های بغداد و سیتو و سنتو تنها برای آن بود که در صورت جنگ با هند از آن ها کمک نظامی دریافت نماید؛ ولی زمانی که در سال ۱۹۷۱ در جنگ پاکستان و هند ازطرف پیمان کمکهائی را که انتظارداشت دریافت نکرد، ازپیمان خارج شد. میبینیم که تمام تلاش های سردمداران پاکستانی فقط برای همان قلمروسرزمینی بود که بنام پاکستان یاد میشد وهمان مردمی که بنام پاکستانی یاد میشدند؛ برای دو چیزی
که با موجودیت یک دولت، دولت ـ ملت راتشکیل میدهد. پس میبینیم که همه دولتمردان پاکستان دیکتاتور و غیر دیکتاتور ـ بشمول ضیاء الحق ـ سیاستمداران ملی بودند.
میجی های جاپان هم همین گونه بودند. شدت عمل شان با سامورای ها برای آینده روشن و قوی و مترقی کشور و مردم شان بود؛
آیندهٔ که بدون رشد اقتصادی و بدون رشد صنعت و بدون داشتن ارتش نیرومند وتجارت قوی وملت واحد اصلاً میسر نبود.
۸ ـ مسئله دوم راه رسیدن به این مأمول، یعنی داشتن یک چنین انسانی، است. این راه تنها، همان گونه که در اخیر بخش اول این نوشته تلویحاً گفتم تنها انتخاب یکمرد مقتدر و با اراده و با شهامت و وطن دوست و مردم دوست و مسئول در انتخاباتی که پیش رو داریم، است. ازراه مجلس کنونی یک چنین انسانی را نمیتوانیم به قدرت برسانیم. ولی از درون همین مجلس، چرا! در میان همین نمایندگان مجلس موجود کسانی هستند که در حالی که دیگران برای وزیر شدن همه اعتبار و حیثیت و دار و ندار خود را به قمار میگذارند و با تمام اعتقادات چهل ساله شان وداع میکنند ویک شبه برای دست یافتن به وزارت سبز و سیاه میشوند، به خاطر باور و اعتقادات خویش، بخاطر مردم و کشورش اعطای وزارت را به لقای کرزی میسپارد. در مجلس هم در حالی که دیگران از کمی معاش شکایت دارند، بلند میشود و میگوید که: درحالیکه این ملت در آتش فقر میسوزد معاش ما که خود را نمایندگان مردم میخوانم این قدر و آنقد است. باید این معاش کم شود. و در حالی که دیگران با موتر های دولتی و بادیگارد های مسلح آمد و شد میکنند و ...
او با موتر کهنه سرخ رنگ و کوچک خویش از این گوشه شهر به آن گوشه شهر سفر میکند و ضمن شنیدن درد دل مردم مقداری ازمعاش خویش را به مردم میدهد. ما باید چنین انسان های خوب را از میان انسان های ناخوب پیدا کنیم و ازآنها حمایت کنیم! این حمایت در واقع حمایت از خودمان است!
یگانه راه به قدرت رساندن چنین انسانی انتخابات است. مردم باید در انتخاب و حمایت از چنین مردانی از کران تا کران کشور، در هر روستا و شهر به پا بخیزند و حضور و قدرت خویش را به نمایش بگذارند. روحیه و نیت چنین مردان باید مورد نظر باشد نه اینکه او پشتون است یا تاجک و یا هزاره!!
بدون حضور فعال مردم و موجودیت مردی باوجدان و ملی و آهنین اراده، کشور را از این مشکل و مخمسه نمیتوانیم نجات بدهیم. مردم باید برای گرفتن حق شان با پیروی ازمبارزه منفی گاندی به پا شوند وهمان قدرت ـ اقتدارمورد نیاز را برای یک مدت معین به رئیس کشور ـ رئیس دولت تا محو کامل تمام انواع فساد اعطا کنند.
دیکتاتوران روم از راه سنا برای یک مدت معین انتخاب می شدند، ولی دیکتاتوران ما از راه آرای مستقیم مردم درد کشیده برای یک زمان مشخص انتخاب میشوند.
تأکید میکنم که هیچ انسانی هر قدر نیرومند و با اراده و ملی و دلسوز بدون حمایت و نیروی مردم نمیتواند در راه خدمت به ملک و ملت وحراست مرز ها و حفظ امنیت مردم و ترقی کشور نقشی بازی کند. عدم حضور مردم است که میدان جولان دادن عناصر فاسد و جانی و خود فروشان و خائین را برای آنها فراهم میسازند. همان گونه که قبلاً هم گفتم کرزی توان برآوردن آرزو های شما را ندارد. کرزی نه آن اراده را دارد و نه حاضر است تعلقاتش را با احزاب نام

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de

نهاد اسلامی که غالباً منشه تمام ناآرامی ها هستند قطع کند. و از جانب دیگر به منافع افغانستان کمتروبه منافع امریکائیان بیشترتوجه دارد. چنین شخصی نمیتواند یک رئیس جمهور خوب برای کشور و مردم ثابت شود.
بعد از انتخاب یک انسان ملی و مقتدر با اراده و دموکرات که رگه های از خصوصیت یکمرد آهنین اراده را در خود داشته باشد، باید درانتخابات وکلا که کمی بعد از انتخابات ریاست جمهوری خواهد آمد، هم دقت نمود که انسانهای ملی و باشرافت و فضیلت را بعنوان نمایندگان خویش انتخاب کنید. به دزدان و دغلکاران و فساد پیشه گان و جانیان موقع ندهید که از نیرو و قدرت و رأی شما سئواستفاده کنند. تنها حضورشما در صحنه است که میتواند هم شما و هم خاک و هم وطن شما را از این ورطهٔ مهلک نجات بدهد. حضورو قدرت تان را به نمایش بگذارید و از حقوق حقه تان تا سرحد جان دفاع کنید. آینده شما و آینده کشور به همین انتخابات و تصمیم و اراده شما بستگی دارد.
دیموکراسی درحال حاضر بهترین نوع نظامهاست، آن را نباید فراموش نمود؛ ولی نباید به " ملهیات " تبدیل شد. دیموکراسی نباید ما را چنان مشغول کند که از همه چیز غافل شویم، یا چنان غافل مان کند که به هیچ چیز دیگری مشغول نشویم.
به امید پیروزی مردم!
والسلام

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید
maqalat@afghan-german.de